

نحمیا

کتاب نحمیا را می توان مرکب از چهار بخش دانست. بخش نخست: بازگشت نحمیا به اورشلیم بعنوان نماینده پادشاه فارسی، جهت رسیدگی به اوضاع سرزمین یهودا. بخش دوم: بازسازی حصار اورشلیم. بخش سوم: تلاوت تورات توسط عزرا که منجر به اعتراف و توبه قوم اسرائیل از گناهانشان می شود. بخش چهارم: سایر خدمات نحمیا بعنوان حاکم سرزمین یهودا.

یکی از ویژگیهای بارز این کتاب، ثبت و توصیف اعتماد راسخ نحمیا بر خداوند، و نیز دعا‌های مرتب او به درگاه وی می باشد.

گزارش نحمیا، پسر حکلیا:

در میان امتهای پراکنده خواهم ساخت. ^۱ اما اگر بسوی ما بازگردید و از احکام من اطاعت کنید. حتی اگر در دورترین نقاط جهان به تبعید رفته باشید، شما را به اورشلیم بازخواهم گرداند. زیرا اورشلیم، مکانی است که برای سکونت برگزیده‌ام. ^۲

^۳ «ما خدمتگزاران تو هستیم؛ همان قومی هستیم که تو با قدرت عظیم نجاتشان دادی. ^۴ ای خداوند، دعای مرا و دعای سایر بندگانت را که از صمیم قلب به تو احترام می گذارند، بشنو. التماس می کنم حال که نزد پادشاه می روم دل او را نرم کنی تا درخواست مرا بپذیرد.»

در آن روزها من ساقی پادشاه بودم.

چهار ماه بعد، یک روز وقتی جام شراب را به دست اردشیر پادشاه می دادم، از من پرسید:

«چرا اینقدر غمگینی؟ به نظر نمی رسد بیمار باشی، پس حتماً فکری تو را ناراحت کرده است.» (تا آن روز پادشاه هرگز مرا غمگین ندیده بود.) از این سؤال او بسیار ترسیدم، ^۵ ولی در جواب گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! وقتی شهری که اجدادم در آن دفن شده اند، ویران شده و تمام دروازه هایش سوخته، من چگونه می توانم غمگین نباشم؟»

^۶ پادشاه پرسید: «درخواست چیست؟»

آنگاه به خدای آسمانها دعا کردم ^۷ و بعد جواب دادم: «اگر پادشاه راضی باشند و اگر نظر لطف به من داشته باشند، مرا به سرزمین یهودا بفرستند تا شهر

در ماه کیسلو، در بیستین سال سلطنت اردشیر، وقتی در کاخ سلطنتی شوش بودم، ^۸ یکی از برادران یهودی ام به اسم حنانی با چند نفر دیگر که تازه از سرزمین یهودا آمده بودند، به دیدنم آمدند. از ایشان درباره وضع کسانی که از تبعید بازگشته بودند و نیز اوضاع اورشلیم سؤال کردم.

^۹ آنها جواب دادند: «ایشان در شدت تنگی و خواری به سر می برند. حصار شهر هنوز خراب است و دروازه های سوخته آن تعمیر نشده است.»

^{۱۰} وقتی این خبر را شنیدم، نشستم و گریه کردم. از شدت ناراحتی چند روز لب به غذا نزنم، و در تمام این مدت در حضور خدای آسمانها مشغول دعا بودم.

^{۱۱} در دعا گفتم: «ای خداوند، خدای آسمانها! تو عظیم و مهیب هستی. تو در انجام وعده های خود نسبت به کسانی که تو را دوست می دارند و دستورات تو را اطاعت می کنند، امین هستی. ^{۱۲} به من نظر کن و دعای مرا که درباره بندگانت، قوم اسرائیل، شب و روز به حضور تو تقدیم می کنم، بشنو. اعتراف می کنم که ما به تو گناه کرده ایم! بلی، من و قوم من مرتکب گناه بزرگی شده ایم و دستورات و احکام تو را که توسط خدمتگزار خود موسی به ما دادی، اطاعت نکرده ایم. ^{۱۳} اینک این سخنان خود را که به موسی فرمودی به یاد آور: «اگر گناهان کنید، شما را

اجدادم را بازسازی کنم.»

۶ پادشاه در حالی که ملکه در کنار او نشسته بود، با رفتم موافقت کرده، پرسید: «سفرت چقدر طول خواهد کشید و چه وقت مراجعت خواهی نمود؟» من نیز زمانی برای بازگشت خود تعیین کردم.

۷ سپس به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه صلاح بداند، برای حاکمان منطقه غرب رود فرات نامه بنویسند و سفارش مرا به ایشان بکنند تا اجازه بدهند از آن منطقه عبور کنم و به سرزمین یهودا برسم. ۸ یک نامه هم برای آساف، مسئول جنگلهای سلطنتی بنویسند و به او دستور بدهند تا برای بازسازی دروازه‌های قلعه کنار خانه خدا و حصار اورشلیم و خانه خودم، به من چوب بدهد.» پادشاه تمام درخواستهای مرا قبول کرد، زیرا دست مهربان خدایم بر سر من بود.

۹ وقتی به غرب رود فرات رسیدم، نامه‌های پادشاه را به حاکمان آنجا دادم. (این را هم باید اضافه کنم که پادشاه برای حفظ جانم، چند سردار سپاه و عده‌ای سواره نظام همراه من فرستاده بود.) ۱۰ ولی وقتی سنبلط (از اهالی حورون) و طوییا (یکی از مأموران عمونی) شنیدند که من آمده‌ام، بسیار ناراحت شدند، چون دیدند کسی پیدا شده که می‌خواهد به قوم اسرائیل کمک کند.

۱۱^د من به اورشلیم رفتم و تا سه روز در مورد نقشه‌هایی که خدا درباره اورشلیم در دلم گذاشته بود، با کسی سخن نگفتم. سپس یک شب، چند نفر را با خود برداشتم و از شهر خارج شدم. من سوار الاغ بودم و دیگران پیاده می‌آمدند. ۱۲ از «دروازه دره» خارج شدم و بطرف «چشمه اژدها» و از آنجا تا «دروازه خاکروبه» رفتم و حصار خراب شده اورشلیم و دروازه‌های سوخته شده آن را از نزدیک دیدم. ۱۳ سپس به «دروازه چشمه» و «استخر پادشاه» رسیدم، ولی الاغ من نتوانست از میان خرابه‌ها رد شود. ۱۴ پس بطرف دره قدرون رفتم و از کنار دره، حصار شهر را بازرسی کردم. سپس از راهی که آمده بودم بازگشتم و از «دروازه دره» داخل شهر شدم.

۱۶ مقامات شهر نفهمیدند که من به کجا و برای چه منظوری بیرون رفته بودم، چون تا آن موقع درباره

نقشه‌هایم به کسی چیزی نگفته بودم. یهودیان اعم از کاهنان، رهبران، بزرگان و حتی کسانی که باید در این کار شرکت کنند از نقشه‌هایم بی‌اطلاع بودند.

۱۷ آنگاه به ایشان گفتم: «شما خوب می‌دانید که چه بلایی بسر شهر ما آمده است، شهر ویران شده و دروازه‌هایش سوخته است. بیاید حصار را دوباره بسازیم و خود را از این رسوایی آزاد کنیم!»

۱۸ سپس به ایشان گفتم که چه گفتگویی با پادشاه داشته‌ام و چگونه دست خدا در این کار بوده و مرا یاری نموده است. ایشان جواب دادند: «پس دست بکار بشویم و حصار را بسازیم!» و به این ترتیب آماده این کار خیر شدند.

۱۹ ولی وقتی سنبلط، طوییا و جشم عرب از نقشه ما با خبر شدند، ما را مسخره و اهانت کردند و گفتند: «چه می‌کنید؟ آیا خیال دارید به ضد پادشاه شورش کنید؟»

۲۰ جواب دادم: «خدای آسمانها، ما را که خدمتگزاران او هستیم یاری خواهد کرد تا این حصار را دوباره بسازیم. ولی شما حق ندارید در امور شهر اورشلیم دخالت کنید، زیرا این شهر هرگز به شما تعلق نداشته است.»

۳ آنگاه الیاشیب که کاهن اعظم بود به اتفاق کاهنان دیگر، حصار شهر را تا «برج صده» و «برج حنن‌نیل» بازسازی نمودند. سپس «دروازه گوسفند» را ساختند و درهایش را کار گذاشتند و آن را تقدیس کردند. ۲ قسمت دیگر حصار را اهالی اریحا و قسمت بعدی را عده‌ای به سرپرستی زکور (پسر امری) بازسازی کردند.

۳ پسران هسناه «دروازه ماهی» را برپا کردند. ایشان تیرها و درهای آن را کار گذاشتند و قفلها و پشت بندهایش را وصل کردند. ۴ مریموت (پسر اوریا ونوه حقوص) قسمت بعدی حصار را تعمیر کرد. در کنار او مشلام (پسر برکیا و نوه مشیزئیل) و صادوق (پسر بعنا) قسمت دیگر را تعمیر کردند. ۵ اهالی تفوع قسمت بعدی حصار را بازسازی نمودند، ولی بزرگان ایشان از کارفرمایان اطاعت نکردند و از کار کردن امتناع ورزیدند.

رحوم (پسر بانی) قسمتی از حصار را تعمیر کرد. حشیا شهردار نصف شهر قعیله، قسمت دیگر حصار را که در ناحیه او واقع شده بود بازسازی نمود.^{۱۸} در کنار او بوای (پسر حیناداد) شهردار نصف دیگر قعیله قسمت بعدی را تعمیر نمود.^{۱۹} قسمت دیگر حصار را عازر (پسر یسوع) که شهردار مصفه بود از روبروی اسلحه‌خانه تا پیچ حصار تعمیر کرد.^{۲۰} قسمت بعدی را باروک (پسر زبای) از سرپیچ حصار تا دروازه خانه الیاشیب کاهن اعظم بازسازی نمود.^{۲۱} مریموت (پسر اوریا و نوه هقوص) قسمت بعدی حصار را از دروازه خانه الیاشیب تا انتهای خانه‌اش تعمیر کرد.

^{۲۲} قسمتهای دیگر حصار توسط این کاهنان بازسازی شد:

کاهنانی که از حومه اورشلیم بودند قسمت بعدی حصار را تعمیر کردند.^{۲۳} بنیامین، حشوب و عزریا (پسر معسیا و نوه عننیا) قسمت دیگر حصار را که مقابل خانه‌شان قرار داشت تعمیر کردند.^{۲۴} بنوی (پسر حیناداد) قسمت دیگر حصار را از خانه عزریا تا پیچ حصار تعمیر کرد.^{۲۵} فالال (پسر اوزای) از پیچ حصار تا برج کاخ بالایی پادشاه که نزدیک حیاط زندان است نوسازی کرد. قسمت بعدی را فدایا (پسر فرعوش) تعمیر نمود.^{۲۶} خدمتگزاران خانه خدا که در عوفل زندگی می‌کردند، حصار را از مشرق «دروازه آب» تا برج بیرونی تعمیر کردند.^{۲۷} اهالی تقوع حصار را از برج بیرونی تا «دیوار عوفل» بازسازی کردند.^{۲۸} دستهای از کاهنان نیز قسمتی از حصار را که از «دروازه اسب» شروع می‌شد تعمیر کردند؛ هر یک از ایشان حصار مقابل خانه خود را بازسازی نمودند.^{۲۹} صادق (پسر امیر) هم حصار مقابل خانه خود را تعمیر کرد. قسمت بعدی را شمعی (پسر شکنیا) نگهبان دروازه شرقی، بازسازی نمود.^{۳۰} حنتیا (پسر شلمیا) و حانون (پسر ششم صالاف)، قسمت‌های بعدی را تعمیر کردند، مشلام (پسر برکیا) حصار مقابل خانه خود را بازسازی کرد.^{۳۱} ملکیا که از زرگران بود قسمت بعدی حصار را تا خانه‌های خدمتگزاران خانه خدا و خانه‌های تاجران که در مقابل «دروازه بازرسی» قرار داشتند و تا برجی که در پیچ حصار

یویداع (پسر فاسیح) و مشلام (پسر بسودیا) «دروازه کهنه» را تعمیر نمودند. ایشان تیرها را نصب کردند، درها را کار گذاشتند و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کردند.^{۳۲} در کنار ایشان ملتیا اهل جبعون، یادون اهل میرونوت و اهالی جبعون و مصفه قسمت بعدی حصار را تا مقر حاکم ناحیه غرب رود فرات تعمیر کردند.^{۳۳} عزری نیل (پسر حرهایا) که از زرگران بود قسمت بعدی را تعمیر کرد. در کنار او حنتیا که از عطاران بود قسمت دیگر حصار را بازسازی نمود. به این ترتیب آنها حصار اورشلیم را تا «دیوار عریض» تعمیر کردند.

^{۳۴} قسمت بعدی را رفایا (پسر حور) تعمیر کرد. او شهردار نصف شهر اورشلیم بود.^{۳۵} بدایا (پسر حروماف) قسمت دیگر حصار را که نزدیک خانه‌اش بود تعمیر کرد. قسمت بعدی را حطوش (پسر حشبنیا) بازسازی نمود.^{۳۶} ملکیا (پسر حاریم) و حشوب (پسر فحت مواب) برج‌نورها و قسمت بعدی حصار را تعمیر کردند.^{۳۷} شلوم (پسر هلوحیش) و دختران او قسمت بعدی را ساختند. او شهردار نصف دیگر شهر اورشلیم بود.

^{۳۸} حانون به اتفاق اهالی زانوح «دروازه دره» را ساخت، درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد؛ سپس پانصد متر از حصار را تا «دروازه خاکروبه» تعمیر نمود.

^{۳۹} ملکیا (پسر رکاب)، شهردار بیت هکاریم، «دروازه خاکروبه» را تعمیر کرد و درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد.

^{۴۰} شلون (پسر کلحوزه)، شهردار مصفه، «دروازه چشمه» را تعمیر کرد و تیرها و درها را کار گذاشت و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد. سپس حصار را از «حوض سیلوحا» که کنار باغ پادشاه بود تا پله‌هایی که به بخش شهر داود می‌رسید، تعمیر کرد.^{۴۱} در کنار او نحمیا (پسر عزبوق)، شهردار نصف شهر بیت‌صور، حصار را تا مقابل آرامگاه داود و تا مخزن آب و قرارگاه نظامی تعمیر کرد.

^{۴۲} قسمت‌های دیگر حصار توسط این لایوان بازسازی شد:

است، تعمیر کرد. ^{۳۲} زرگران و تاجران بقیه حصار را تا «دروازه گوسفند» بازسازی نمودند.

۴ وقتی سنبلط شنید که ما یهودیان مشغول تعمیر حصار هستیم شدت عصبانی شد و در حضور همراهان و افسران سامری، ما را مسخره کرده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می‌کنند؟ آیا خیال می‌کنند با تقدیم قربانی می‌توانند در یک روز حصار را بسازند؟ آیا می‌توانند از خرابه‌های این شهر سوخته، سنگهایی برای بازسازی حصار تهیه کنند؟»

^۳ طوییا که در کنار او ایستاده بود با ریشخند گفت: «حصار آنقدر سست است که حتی اگر یک رویه از روی آن رد شود، خراب خواهد شد!»

^۴ آنگاه من دعا کردم: «ای خدای ما، دعای ما را بشنو! بین چگونه ما را مسخره می‌کنند. بگذار هر چه به ما می‌گویند بر سر خودشان بیاید. آنها را به سرزمینی بیگانه تبعید کن تا مزه اسیری را بچشند. این بدی ایشان را فراموش نکن و گناهانشان را نبخش، زیرا به ما که حصار را می‌سازیم اهانت کرده‌اند.»

^۵ پس به بازسازی حصار ادامه دادیم و چیزی نگذشت که نصف بلندی آن تمام شد، چون مردم با اشتیاق زیاد کار می‌کردند.

^۶ وقتی سنبلط، طوییا، عرب‌ها، عمونی‌ها و اشدودی‌ها شنیدند که کار بسرعت پیش می‌رود و شکافهای دیوار تعمیر می‌شود، بسیار عصبانی شدند، ^۷ و توطئه چیدند که به اورشلیم حمله کنند و آشوب به پا نمایند و جلو پیشرفت کار را بگیرند. ^۸ ما به حضور خدای خود دعا کردیم و برای حفظ جان خود، در شهر نگهبانانی قرار دادیم تا شب و روز نگهبانی بدهند.

^۹ از طرف دیگر، کارفرمایان لب به اعتراض گشوده، گفتند: «کارگران خسته شده‌اند. آوار آنقدر زیاد است که ما به تنهایی نمی‌توانیم آن را جمع کنیم و حصار را تعمیر نمائیم.»

^{۱۰} در ضمن، دشمنان ما توطئه می‌چیدند مخفیانه بر سر ما بریزند و نابودمان کنند و جلو کار را بگیرند. ^{۱۱} یهودیانی که در شهرهای دشمنان ما زندگی

می‌کردند بارها به ما هشدار دادند که مواظب حمله دشمنان باشیم. ^{۱۲} پس، از هر خاندان نگهبانانی تعیین کردم و ایشان را با شمشیر و نیزه و کمان مجهز نمودم تا در پشت حصار بایستند و از قسمتهایی که در آنجا حصار هنوز ساخته نشده بود محافظت کنند.

^{۱۳} سپس با در نظر گرفتن موقعیتی که داشتیم، سران قوم و مردم را جمع کردم و به ایشان گفتم: «از کسی نترسید! فراموش نکنید که خداوند، عظیم و مهیب است، پس بخاطر هموطنان و خانه و خانواده خود بجنگید!»

^{۱۴} دشمنان ما فهمیدند که ما به توطئه ایشان پی برده‌ایم و خدا نقشه‌شان را بهم زده است. پس ما سرکار خود بازگشتیم. ^{۱۵} ولی از آن روز به بعد، نصف کارگران کار می‌کردند و نصف دیگر با نیزه و سپر و کمان و زره مسلح شده، نگهبانی می‌دادند. سران قوم از کسانی که مشغول بازسازی حصار بودند حمایت می‌کردند. حتی کسانی که بار می‌بردند با یک دست کار می‌کردند و با دست دیگر اسلحه حمل می‌نمودند. ^{۱۶} هر یک از بنایان نیز در حین کار شمشیر به کمر داشتند. شیورچی کنار من ایستاده بود تا در صورت مشاهده خطر، شیور را به صدا درآورد. ^{۱۷} به سران قوم و مردم گفتم: «محل کار ما آنقدر وسیع است که ما روی حصار در فاصله‌ای دور از یکدیگر قرار داریم، ^{۱۸} پس هر وقت صدای شیور را شنیدید فوری نزد من جمع شوید. خدای ما برای ما جنگ خواهد کرد.»

^{۱۹} ما از طلوع تا غروب آفتاب کار می‌کردیم و همیشه نصف مردها سر پست نگهبانی بودند. ^{۲۰} در ضمن به کارفرمایان و دستیاران ایشان گفتم که باید شبها در اورشلیم بمانند تا بتوانیم در شب نگهبانی بدهیم و در روز کار کنیم. ^{۲۱} در تمام این مدت هیچکدام از ما لباس خود را در نیاروردم و همیشه با خود اسلحه داشتیم، هم من، هم برادرانم، هم افرادم و هم محافظانم. حتی وقتی برای آب خوردن می‌رفتیم، اسلحه خود را به زمین نمی‌گذاشتیم.

۵ در این وقت جنجال بزرگی برپا شد. عده‌ای از مردان و زنان از یهودیان همزاد خود شکایت

کردند.^۲ بعضی از آنها می‌گفتند: «تعداد افراد خانواده ما زیاد است و ما نان کافی نداریم که بخوریم و زنده بمانیم.»

^۳ عده‌ای دیگر می‌گفتند: «ما مجبوریم مزرعه، باغ انگور و حتی خانه خود را گرو بگذاریم تا بتوانیم گندم تهیه کنیم و از گرسنگی تلف نشویم.»

^۴ برخی دیگر نیز می‌گفتند: «ما پول قرض کرده‌ایم تا مالیات مزرعه و تا کستان خود را به پادشاه بپردازیم.»
^۵ ما برادران ایشانی و فرزندان ما هم مثل فرزندان ایشان یهودی‌اند، اما ما مجبوریم بچه‌های خود را بفروشیم. قبلاً بعضی از دختران خود را فروخته‌ایم و پول نداریم آنها را بازخرید کنیم، چون مزرعه‌ها و تا کستانهای ما هم در گرو است.»

^۶ وقتی این شکایت را شنیدم بسیار عصبانی شدم و پس از فکر کردن، رؤسا و بزرگان قوم را سرزنش کرده، گفتم: «چرا بر برادران یهودی خود ظلم می‌کنید؟» سپس عده زیادی را جمع کردم و این یهودیان را به پای میز محاکمه کشیده،^۸ گفتم: «ما تا آنجا که توانسته‌ایم برادران یهودی خود را که به اسارت فروخته شده بودند بازخرید کرده‌ایم. حال شما ایشان را مجبور می‌کنید خود را به شما بفروشند. مگر ممکن است یک یهودی به برادر یهودی خود فروخته شود؟» آنها برای دفاع از خود جوابی نداشتند.

^۹ در ادامه حرف‌هایم گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست! مگر از خدا نمی‌ترسید؟ چرا می‌خواهید کاری کنید که دشمنان ما را مسخره کنند.»^{۱۰} من و برادران و افرادم به برادران یهودی، بدون سود پول و غله قرض می‌دهیم. از شما هم می‌خواهم از رباخواری دست بردارید.^{۱۱} مزرعه‌ها، تا کستانها، باغهای زیتون و خانه‌هایشان را و نیز سودی را که از ایشان گرفته‌اید همین امروز پس بدهید.»

^{۱۲} رؤسا و بزرگان جواب دادند: «آنچه گفتی انجام خواهیم داد. املاکشان را به ایشان پس خواهیم داد و از ایشان چیزی مطالبه نخواهیم کرد.»

آنگاه کاهنان را احضار کردم و از رؤسا و بزرگان خواستم در حضور ایشان قسم بخورند که این کار را

خواهند کرد.^{۱۳} سپس شال کمر خود را باز کرده، تکان دادم و گفتم: «خدا اینچنین شما را از خانه و دارایی تان بکند، اگر به قول خود وفا نکنید.»

تمام قوم با صدای بلند گفتند: «آمین!» و از خداوند تشکر کردند و روساء و بزرگان نیز به قول خود وفا کردند.

^{۱۴} در ضمن، در طول دوازده سالی که من حاکم یهودا بودم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم سلطنت اردشیر پادشاه پارس، نه خودم و نه برادرانم، از غذای مخصوص حاکمان استفاده نکردیم.
^{۱۵} حاکمان قبلی، علاوه بر خوراک و شرابی که از مردم می‌گرفتند، روزی چهل مثقال نقره نیز از ایشان مطالبه می‌کردند و مأموران آنها نیز بر مردم ظلم می‌کردند، ولی من هرگز چنین کاری نکردم، زیرا از خدا می‌ترسیدم.^{۱۶} من در کار ساختن حصار شهر مشغول بودم و مزرعه‌ای برای خود نخریدم. از مأمورانم خواستم که وقت خود را صرف تعمیر حصار شهر کنند.^{۱۷} از این گذشته، علاوه بر مهمانانی که از قوم‌های دیگر داشتم، هر روز صد و پنجاه نفر از مردم یهود و بزرگانشان سر سفره من خوراک می‌خوردند.
^{۱۸} هر روز یک گاو، شش گوسفند پرواری و تعداد زیادی مرغ برای خوراک، و هر ده روز یکبار، مقدار زیادی از انواع گوناگون شرابها تدارک می‌دیدم. با وجود این، هرگز از مردم نخواستم سهمیه مخصوص را که به حاکمان تعلق داشت به من بدهند، زیرا بار این مردم بقدر کافی سنگین بود.

^{۱۹} ای خدای من، مرا به یاد آور و بسبب آنچه برای این قوم کرده‌ام مرا برکت ده.

۶ سنبلط، طویبا، چشم عرب و بقیه دشمنان ما شنیدند که کار تعمیر حصار رو به اتمام است (هر چند تمام درهای دروازه‌ها را کار نگذاشته بودیم)،^۲ پس سنبلط و چشم برای من پیام فرستادند که در یکی از دهات دشت اونوبه دیدن ایشان بروم. ولی من پی بردم که می‌خواهند به من آسیبی برسانند؛^۳ پس جوابشان را اینطور دادم: «من مشغول کار مهمی هستم و نمی‌توانم دست از کارم بکشم و بدیدن شما بیایم.»

ایشان چهار بار برای من همان پیغام را فرستادند و من هم هر بار همان جواب را دادم.^۵ بار پنجم، مأمور سنبلط با یک نامه سرگشاده پیش من آمد؛ مضمون نامه چنین بود:

«جشم به من می‌گوید که بین مردم شایع شده که تو و یهودیان قصد شورش دارید، و به همین جهت است که دور شهر اورشلیم حصار می‌کشی؛ و بنا به این گزارش، تو می‌خواهی پادشاه ایشان بشوی.^۷ از این گذشته انبیایی تعیین کرده‌ای تا در اورشلیم مردم را دور خود جمع کنند و بگویند که نحمیا پادشاه است. مطمئن باش این خبرها به گوش اردشیر پادشاه خواهد رسید. پس بهتر است پیش من بیایی تا در این مورد با هم مشورت کنیم.»

^۸ جواب دادم: «آنچه می‌گویی حقیقت ندارد. اینها ساخته و پرداخته خودت است.»

^۹ آنها می‌خواستند با این حرفها ما را بترسانند تا از کار دست بکشیم. ولی من دعا کردم تا خدا مرا تقویت کند.

^{۱۰} شمعی (پسر دلایا و نوه مهیطبیل) در خانه خود بست نشسته بود و من به دیدنش رفتم. وقتی مرا دید، گفت: «باید هر چه زودتر در خانه خدا مخفی بشویم و درها را قفل کنیم. چون امشب می‌آیند تو را بکشند!»

^{۱۱} ولی من جواب دادم: «آیا می‌شود مردی مثل من از خطر فرار کند؟ من حق ندارم برای حفظ جانم داخل خانه خدا بشوم. من هرگز این کار را نمی‌کنم.»^{۱۲} بعد فهمیدم که پیغام شمعی از طرف خدا نبود، بلکه طوییا و سنبلط او را اجیر کرده بودند تا مرا بترسانند و ادا کنند به خانه خدا فرار کنم و مرتکب گناه بشوم تا بتوانند مرا رسوا کنند.

^{۱۳} آنگاه دعا کردم: «ای خدای من، طوییا و سنبلط را بسزای اعمالشان برسان و نیز به یاد آور که چگونه نوعدیه نبیه و سایر انبیا می‌خواستند مرا بترسانند.»

^{۱۵} سرانجام کار بازسازی حصار اورشلیم در بیست و پنجم ماه ایلول تمام شد. این کار پنجاه و دو روز طول کشید.^{۱۶} وقتی دشمنان ما که در سرزمینهای مجاور ما بودند این را دیدند، رسوا شدند و فهمیدند

که این کار با کمک خدای ما تمام شده است.

^{۱۷} در این مدت نامه‌های زیادی بین طوییا و بزرگان یهودا رد و بدل شد.^{۱۸} در یهودا بسیاری با او همدست شده بودند، چون هم خودش داماد شکنیا (پسر آرح) بود و هم پسرش یهوحنان با دختر مشلام (پسر برکیا) ازدواج کرده بود.^{۱۹} مردم پیش من از طوییا تعریف می‌کردند، و هر چه از من می‌شنیدند به او خبر می‌دادند. طوییا هم برای اینکه مرا بترساند، نامه‌های تهدیدآمیز برایم می‌نوشت.

پس از آنکه حصار شهر را تعمیر کردیم و دروازه‌ها را کار گذاشتیم و نگهبانان و نوازندگان و لایوان را سرکار گماشتیم،^۲ مسئولیت اداره شهر اورشلیم را به برادرم حنیا و حنیا واگذار کردم. حنیا فرمانده قلعه نظامی و مردی بسیار امین بود و در خداترسی کسی به پای او نمی‌رسید.^۳ به ایشان دستور دادم که صبحها دروازه‌های اورشلیم را بعد از بالا آمدن آفتاب باز کنند و شبها نیز نگهبانان قبل از ترک پستشان دروازه‌ها را ببندند و قفل کنند. در ضمن، گفتم نگهبانانی از اهالی اورشلیم تعیین کنند تا نگهبانی بدهند و هرکس خانه‌اش نزدیک حصار است، نگهبان آن قسمت حصار باشد.^۴ شهر اورشلیم بسیار وسیع بود و جمعیت آن کم، و هنوز خانه‌ها بازسازی نشده بود.

اسامی کسانی که از تبعید برگشتند

(عزرا ۱: ۲-۷۰)

^۵ آنگاه خدای من در دلم گذاشت که تمام سران و بزرگان اهالی شهر را برای بررسی نسب‌نامه‌هایشان جمع کنم. نسب‌نامه‌های کسانی را که قبلاً به یهودا بازگشته بودند در کتابی با این مضمون یافتم:

^۶ عده زیادی از یهودیانی که نبوکدنصر، پادشاه بابل آنها را اسیر کرده به بابل برده بود، به یهودا و اورشلیم بازگشتند و هرکس به زادگاه خود رفت.^۷ رهبران یهودیان در این سفر عبارت بودند از: زروبابل، یهوشع، نحمیا، عزریا، رعمیا، نحمانی، مردخای، بلشان، مسفارت، بغوای، نحوم، بعنه. نام طایفه‌های یهودیانی که به وطن بازگشتند و

تعداد آنها به شرح زیر است:
 ۳۸-۸ از طایفه فرعوش ۲۱۷۲ نفر؛
 از طایفه شفتیا ۳۷۲ نفر؛
 از طایفه آرح ۶۵۲ نفر؛
 از طایفه فحت مواب (که از نسل یسوع و یوآب بود) ۲۸۱۸ نفر؛
 از طایفه عیلام ۱۲۵۴ نفر؛
 از طایفه زتوه ۸۴ نفر؛
 از طایفه زکای ۷۶۰ نفر؛
 از طایفه بنوی ۶۴۸ نفر؛
 از طایفه بیای ۶۲۸ نفر؛
 از طایفه ازجد ۲۳۲۲ نفر؛
 از طایفه ادونیقام ۶۶۷ نفر؛
 از طایفه بغوای ۲۰۶۷ نفر؛
 از طایفه عادین ۶۵۵ نفر؛
 از طایفه آطیر (که از نسل حزقیا بود) ۹۸ نفر؛
 از طایفه حاشوم ۳۲۸ نفر؛
 از طایفه بیصای ۳۲۴ نفر؛
 از طایفه حاریف ۱۱۲ نفر؛
 از طایفه جبعون ۹۵ نفر؛
 از طایفه‌های بیت‌لحم و نطوفه ۱۸۸ نفر؛
 از طایفه عناتوت ۱۲۸ نفر؛
 از طایفه بیت عزموت ۴۲ نفر؛
 از طایفه‌های قریت یعاریم، کفیره،
 و بشیروت ۷۴۳ نفر؛
 از طایفه‌های رامه و جبع ۶۲۱ نفر؛
 از طایفه مخماس ۱۲۲ نفر؛
 از طایفه‌های بیت‌ئیل و عای ۱۲۳ نفر؛
 از طایفه نبوی ۵۲ نفر؛
 از طایفه عیلام ۱۲۵۴ نفر؛
 از طایفه حاریم ۳۲۰ نفر؛
 از طایفه اریحا ۳۴۵ نفر؛
 از طوایف لود، حادید و اونو ۷۲۱ نفر؛
 از طایفه سناعه ۳۹۳۰ نفر.

از طایفه امیر ۱۰۵۲ نفر؛
 از طایفه فشحور ۱۲۴۷ نفر؛
 از طایفه حاریم ۱۰۱۷ نفر.
 تعداد لایوانی که به وطن بازگشتند به شرح زیر است:
 از طایفه‌های یسوع و قدمی‌ئیل (که از نسل هودویا بودند) ۷۴ نفر؛
 خوانندگان و نوازندگان خانه خدا (که از نسل آساف بودند) ۱۴۸ نفر؛
 نگهبانان خانه خدا (که از نسل شلوم، آطیر، طلmon،

عقوب، حطیطا و شوای بودند) ۱۳۸ نفر.
 ۵۶-۲۶ خدمتگزاران خانه خدا که به وطن بازگشتند از طایفه‌های زیر بودند:

صیحا، حسوف، طباعوت، قیروس،
 سیعا، فادون، لیانه، حجاب،
 شلمای، حانان، جدیل، جحر،
 رآیا، رصین، نقودا، جزام، عزه،
 فاسیح، بیسای، معونیم،
 نفوسیم، بقبوق، حقوما، حرحور،
 بصلوت، محیدا، حرشا،
 برقوس، سیسرا، تامح،
 نصیح، حطیفا.
 ۵۹، ۵۸، ۵۷ این افراد نیز که از نسل خادمان سلیمان پادشاه بودند به وطن بازگشتند:

سوطای، صوفرت، فریدا،
 یعله، درقون، جدیل،
 شفتیا، حطیل، فوخرت حطبانیم،
 آمون.
 ۶۰ خدمتگزاران خانه خدا و نسل خادمان سلیمان پادشاه، جمعاً ۳۹۲ نفر بودند.
 ۶۱ در این هنگام گروهی دیگر از تل‌ملح، تل‌حرشا، کروب، ادان و امیر، به اورشلیم و سایر شهرهای یهودا بازگشتند. آنها نمی‌توانستند از طریق نسب‌نامه‌های خود ثابت کنند که اسرائیلی‌اند. ۶۲ اینها از طایفه‌های دلایا، طوییا و نقودا بودند که جمع ۶۴۲ نفر می‌شدند.

۲۲-۲۹ تعداد کاهنانی که به وطن بازگشتند به شرح زیر است:
 از طایفه یدعیا (که از نسل یسوع بود) ۹۷۳ نفر؛

بجه‌هایی که در سنی بودند که می‌توانستند بفهمند، با دقت گوش می‌دادند. در طرف راست او متیبا، شمع، عنایا، اوریا، حلقیا، معسیا و در طرف چپ او فدایا، میثائیل، ملکیا، حاشوم، حشیدانه، زکریا و مشلام ایستاده بودند.

۶ عزرا گفت: «سپس بر خداوند، خدای عظیم! و تمام قوم دستهای خود را بلند کرده، در جواب گفتند: «آمین!» و روی بر خاک نهاده، خداوند را پرستش کردند.

۷، ۸ سپس تمام قوم بر پا ایستادند و لاویان کتاب تورات را برای آنها خواندند و ترجمه و تفسیر کردند تا مردم آن را بفهمند. این لاویان عبارت بودند از: یشوع، بانی، شریبا، یامین، عقوب، شبتای، هودیا، معسیا، قلیطا، عزریا، یوزاباد، حنان و فلایا. ۹ وقتی مردم مطالب تورات را شنیدند، گریه کردند.

پس عزرای کاهن و نحمیا که حاکم بود و لاویان که تورات را تفسیر می‌کردند به قوم گفتند: «در چنین روزی نباید گریه کنید! چون امروز روز مقدس خداوند، خدای شماست. ۱۰ نباید غمگین باشید، بلکه باید جشن بگیرید و شاد باشید، بخورید و بنوشید و از خوراک خود به فقرا بدهید. این شادی خداوندی، مایه قوت شما خواهد بود!»

۱۱ لاویان هم مردم را ساکت می‌کردند و می‌گفتند: «امروز روز مقدسی است، پس گریه نکنید و محزون نباشید.»

۱۲ قوم رفتند، خوردند و نوشیدند، خوراک برای فقرا فرستادند و شادی کردند، زیرا کلام خدا را که برای ایشان خوانده شده بود فهمیده بودند.

۱۳ روز بعد، سران طایفه‌ها با کاهنان و لاویان نزد عزرا جمع شدند تا مطالب تورات را از او بشنوند. ۱۴ وقتی تورات خوانده شد، آنها متوجه شدند که خداوند به موسی فرموده بود قوم اسرائیل در مدتی که عید خیمه‌ها را جشن می‌گیرند، باید در خیمه‌ها زندگی کنند ۱۵ و تأکید شده بود که در تمام شهرهای

۶۳ از کاهنان سه طایفه به نامهای حیابا و حقوص و برزلانی به اورشلیم بازگشتند. (بزرگ طایفه برزلانی همان برزلانی است که با یکی از دختران برزلانی جلعادی ازدواج کرد و نام خانوادگی او را روی خود گذاشت.) ۶۴ ولی ایشان چون نتوانستند از طریق نسب نامه‌های خود ثابت کنند که از نسل کاهنان هستند، از کهنات اخراج شدند. ۶۵ حاکم یهودیان به ایشان اجازه نداد از قربانیهای سهم کاهنان بخورند تا اینکه بوسیله اوریم و تمیم از طرف خداوند معلوم شود که آیا ایشان واقعاً از نسل کاهنان هستند یا نه.

۶۷، ۶۸ پس جمعاً ۴۲،۳۶۰ نفر به سرزمین یهودا برگشتند. علاوه بر این تعداد، ۷،۳۳۷ غلام و کنیز و ۲۴۵ نوازندهٔ مرد و زن نیز به وطن بازگشتند. ۶۹، ۷۰ آنها ۷۳۶ اسب، ۲۴۵ قاطر، ۴۳۵ شتر و ۶،۷۲۰ الاغ با خود بردند.

۷۱، ۷۲، ۷۳ برخی از مردم برای بازسازی خانهٔ خدا هدایا تقدیم کردند. حاکم یهودیان حدود هشت و نیم کیلوگرم طلا، ۵۰ جام و ۵۳۰ دست لباس برای کاهنان هدیه کرد. سران قوم نیز ۱۶۸ کیلوگرم طلا و ۱،۲۵۰ کیلوگرم نقره و بقیه قوم ۱۶۸ کیلوگرم طلا، ۱۴۰ کیلوگرم نقره و ۶۷ دست لباس برای کاهنان تقدیم کردند.

۷۴ پس کاهنان، لاویان، نگهبانان، خوانندگان و نوازندگان، خدمتگزاران خانه خدا و بقیه قوم به یهودا آمدند و تا ماه هفتم همه آنها در شهرهای خود مستقر شدند.

در روز اول ماه هفتم، تمام بنی اسرائیل به اورشلیم آمدند و در میدان رویروی «دروازه آب» جمع شدند و از عزرای کاهن خواستند تا کتاب تورات موسی را که خداوند به قوم اسرائیل عطا کرده بود، بیاورد و بخواند.

پس عزرا تورات موسی را آورد و بالای یک منبر چوبی رفت که مخصوص این کار ساخته شده بود تا موقع خواندن، همه بتوانند او را ببینند. سپس، در میدان رویروی «دروازه آب» ایستاد و وقتی کتاب را باز کرد، همه به احترام آن بلند شدند. او از صبح زود تا ظهر از کتاب تورات خواند. تمام مردان و زنان و

* اوریم و تمیم دو شی‌ای بودند که بوسیله آنها خواست خدا را تشخیص می‌دادند.

انتخاب کردی، او را از شهر اور کلدانی‌ها بیرون آوردی و نام او را به ابراهیم تبدیل نمودی.^۸ او نسبت به تو امین بود و تو با او عهد بستی و به او وعده دادی که سرزمین کنعانی‌ها، حتی‌ها، اموری‌ها، فرزری‌ها، یبوسی‌ها و جرجاشی‌ها را به او و به فرزندان او ببخشی. تو به قول خود عمل کردی، زیرا امین هستی.^۹ «تو رنج و سختی اجداد ما را در مصر دیدی و آه و ناله آنها را در کنار دریای سرخ شنیدی.^{۱۰} معجزات بزرگی به فرعون و سرداران و قوم او نشان دادی، چون می‌دیدید چگونه مصریها بر اجداد ما ظلم می‌کنند. بسبب این معجزات، شهرت یافتی و شهرت تا به امروز باقی است.^{۱۱} دریا را شکافتی و از میان آب، راهی برای عبور قوم خود آماده ساختی و دشمنانی را که آنها را تعقیب می‌کردند به دریا انداختی و آنها مثل سنگ به ته دریا رفتند و غرق شدند.^{۱۲} در روز، با ستون ابر و در شب با ستون آتش، اجداد ما را در راهی که می‌بایست می‌رفتند هدایت کردی.

^{۱۳} «تو بر کوه سینا نزول فرمودی و از آسمان با ایشان سخن گفتی و قوانین خوب و احکام راست به ایشان بخشیدی.^{۱۴} توسط موسی شریعت را به آنان دادی و روز مقدس سبت را عطا کردی.^{۱۵} وقتی گرسنه شدند، از آسمان به ایشان نان دادی، وقتی تشنه بودند، از صخره به ایشان آب دادی. به آنها گفتی به سرزمینی که قسم خورده بودی به ایشان بدهی داخل شوند و آن را به تصرف خود در بیاورند.^{۱۶} ولی اجداد ما متکبر و خودسر بودند و نخواستند از دستورات تو اطاعت کنند.^{۱۷} آنها نه فقط به دستورات تو گوش ندادند و معجزاتی را که برای ایشان کرده بودی فراموش نمودند، بلکه یاغی شدند و رهبری برای خود انتخاب کردند تا دوباره به مصر، سرزمین بردگی برگردند. ولی تو خدائی بخشنده و رحیم و مهربان هستی؛ تو پر از محبت هستی و دیر خشمگین می‌شوی؛ به همین جهت ایشان را ترک نکردی.^{۱۸} با اینکه به تو اهانت نموده مجسمه گوساله‌ای را ساختند و گفتند: «این خدای ماست که ما را از مصر بیرون آورد.» ایشان بطرق مختلف گناه

اسرائیل و در شهر اورشلیم، اعلام شود که قوم به کوهها بروند و شاخه‌های درختان زیتون، آس، نخل و سایر درختان سابه‌دار بیاورند و خیمه درست کنند.^{۱۶} پس قوم رفتند و شاخه‌های درخت آوردند و روی پشت بام و در حیاط خود، در حیاط خانه خدا، در میدان «دروازه آب» و در میدان «دروازه افرایم»، خیمه‌ها درست کردند.^{۱۷} تمام کسانی که از تبعید بازگشته بودند در مدت هفت روز عید، در سایبانهایی که ساخته بودند به سر بردند. آنها بی‌نهایت شاد بودند. از زمان یوشع به بعد، این مراسم رعایت نشده بود.^{۱۸} در آن هفت روز جشن، عزرا هر روز از کتاب تورات می‌خواند. روز هشتم مطابق دستور موسی، جمع شده، با عبادت خدا جشن را به پایان رساندند. در روز بیست و چهارم همان ماه، بنی اسرائیل جمع شدند تا روزه بگیرند. آنها لباس عزرا بر تن داشتند و بر سر خود خاک ریخته بودند. بنی اسرائیل که خود را از تمام بیگانگان جدا کرده بودند ایستادند و به گناهان خود و اجدادشان اعتراف نمودند.^۳ حدود سه ساعت از تورات خداوند، خدایشان با صدای بلند برای ایشان خوانده شد و سه ساعت دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و همه خداوند، خدای خود را پرستش نمودند.^۴ سپس یک دسته از لایویان به نامهای یسوع، بانی، قدمی نیل، شبنیا، بونی، شریا، بانی و کنانی روی سکو ایستادند و با صدای بلند نزد خداوند، خدای خود دعا کردند.

^۵ آنگاه یسوع، قدمی نیل، بانی، حشبنیا، شریا، هودیا، شبنیا و فتحیا که همگی از لایویان بودند با این کلمات قوم را در دعا هدایت کردند: «برخیزید و خداوند، خدای خود را که از ازل تا ابد باقی است، ستایش کنید!

«سپاس بر نام پر جلال تو که بالاتر از تمام تمجیدهای ماست!»^۶ تو تنها خداوند هستی. آسمانها و ستارگان را تو آفریدی؛ زمین و دریا و موجودات آنها را تو به وجود آوردی؛ تو به همه اینها حیات بخشیدی. تمام فرشتگان آسمان، تو را سجده می‌کنند.

^۷ «ای خداوند، تو همان خدایی هستی که ابرام را

کردند.^{۱۹} ولی تو بسبب رحمت عظیم خود ایشان را در بیابان ترک نکردی و ستون ابر را که هر روز ایشان را هدایت می‌کرد و نیز ستون آتش را که هر شب راه را به ایشان نشان می‌داد، از ایشان دور نساختی. ^{۲۰}روح مهربان خود را فرستادی تا ایشان را تعلیم دهد. برای رفع گرسنگی، نان آسمانی را به آنها دادی و برای رفع تشنگی، آب به ایشان بخشیدی.^{۲۱} چهل سال در بیابان از ایشان نگهداری کردی بطوری که هرگز به چیزی محتاج نشدند؛ نه لباسشان پاره شد و نه باهای ایشان ورم کرد.

^{۲۲} «ایشان را کمک کردی تا قومها را شکست دهند و سرزمین‌هایشان را تصرف کرده، مرزهای خود را وسیع سازند. ایشان سرزمین حبشون را از سیحون پادشاه و سرزمین باشان را از عوج پادشاه گرفتند.^{۲۳} جمعیت ایشان را به اندازه ستارگان آسمان زیاد کردی و آنها را به سرزمینی آوردی که به اجدادشان وعده داده بودی.^{۲۴} آنها به سرزمین کنعان داخل شدند و تو اهالی آنجا را مغلوب ایشان ساختی تا هر طور که بخواهند با پادشاهان و مردم آنجا رفتار کنند.^{۲۵} قوم تو شهرهای حصاردار و زمینهای حاصلخیز را گرفتند، خانه‌هایی را که پر از چیزهای خوب بود از آن خود ساختند، و چاههای آب و باغهای انگور و زیتون و درختان میوه را تصرف کردند. آنها خوردند و سیر شدند و از نعمتهای بی‌حد تو برخوردار گشتند.

^{۲۶} ولی ایشان نافرمانی کردند و نسبت به تو یاغی شدند. به دستورات تو توجه نکردند و انبیای تو را که سعی داشتند ایشان را بسوی تو بازگردانند، کشتند و با این کارها به تو اهانت نمودند.^{۲۷} پس تو نیز آنها را در جنگ دشمن اسیر کردی تا بر ایشان ظلم کنند. اما وقتی از ظلم دشمن نزد تو ناله کردند، تو از آسمان، دعای ایشان را شنیدی و بسبب رحمت عظیم خود رهبرانی فرستادی تا ایشان را از چنگ دشمن نجات دهند.^{۲۸} ولی وقتی از امنیت برخوردار شدند باز گناه کردند. آنگاه تو به دشمن اجازه دادی بر ایشان مسلط شود. با این حال، وقتی قومت بسوی تو بازگشتند و کمک خواستند، از آسمان به ناله ایشان گوش دادی

و با رحمت عظیم خود ایشان را بارها نجات بخشیدی.^{۲۹} به ایشان هشدار دادی تا دستورات تو را اطاعت کنند، ولی بجای اطاعت از احکام حیاتبخش تو، با تکبر و سرسختی از تو رو برگردانیدند و احکام تو را زیر پا گذاشتند.^{۳۰} سالها با ایشان مدارا کردی و بوسیله روح خود توسط انبیاء به ایشان هشدار دادی، ولی ایشان توجه نکردند. پس باز اجازه دادی قومهای دیگر بر ایشان مسلط شوند.^{۳۱} ولی باز بسبب رحمت عظیم خود، ایشان را بکلی از بین نبردی و ترک نگفتی، زیرا تو خدایی رحیم و مهربان هستی!

^{۳۲} «و حال ای خدای ما، ای خدای عظیم و قادر و مهیب که به وعده‌های پر از رحمت خود وفا می‌کنی، این همه رنج و سختی که کشیده‌ایم در نظر تو ناچیز نیاید. از زمانی که پادشاهان آشور بر ما پیروز شدند تا امروز، بلاهای زیادی بر ما و پادشاهان و بزرگان و کاهنان و انبیاء و اجداد ما نازل شده است.^{۳۳} تو عادل هستی و هر بار که ما را مجازات کرده‌ای به حق بوده است، زیرا ما گناه کرده‌ایم.^{۳۴} پادشاهان، سران قوم، کاهنان و اجداد ما دستورات تو را اطاعت نکردند و به اختراهای تو گوش ندادند.^{۳۵} در سرزمین پهناور و حاصلخیزی که به ایشان دادی از نعمت‌های فراوان تو برخوردار شدند، ولی تو را عبادت نکردند و از اعمال زشت خود دست برنداشتند.

^{۳۶} «اما اینک در این سرزمین حاصلخیز که به اجدادمان دادی تا از آن برخوردار شویم، برده‌ای بیش نیستیم.^{۳۷} محصول این زمین نصیب پادشاهانی می‌شود که تو بسبب گناهانمان آنها را بر ما مسلط کرده‌ای. آنها هر طور می‌خواهند بر جان و مال ما حکومت می‌کنند و ما در شدت سختی گرفتار هستیم.^{۳۸} با توجه به این اوضاع، اینک ای خداوند ما با تو پیمان ناگستنی می‌بندیم تا تو را خدمت کنیم؛ و سران قوم ما همراه لایوان و کاهنان این پیمان را مهر می‌کنند.»

◆ نحمیای حاکم، اولین کسی بود که این پیمان را امضاء کرد. بعد از او صدقیاء، سپس افراد زیر آن را امضا کردند:
۲-۸ کاهنان:

^{۳۰} قول می‌دهیم که نه دختران خود را به پسران
غریبه‌ودی بدهیم و نه بگذاریم پسران ما با دختران
غریبه‌ودی ازدواج کنند.

^{۳۱} همچنین قول می‌دهیم که اگر قوم‌های بیگانه در
روز سبت یا در یکی از روزهای مقدس دیگر
بخوانند به ما غله یا چیز دیگری بفروشند، از ایشان
نخریم و هر هفت سال یک بار چیزی در زمین
نکاریم و قرض برادران یهودی خود را ببخشیم.

^{۳۲} عهد می‌بندیم که هر سال هر یک از ما یک
سوم مثقال نقره برای مخارج خانه خدا تقدیم کنیم،
^{۳۳} یعنی برای نان مقدس، هدیه آردی و قربانی‌های
سوختنی روزانه، قربانی‌های روزهای سبت و
جشنهای ماه نو و جشنهای سالیانه، هدایای مقدس
دیگر، قربانی گناه برای کفار قوم اسرائیل، و برای
تمام خدمات خانه خدای ما.

^{۳۴} ما کاهنان، لایوان و مردم قول می‌دهیم که
مطابق دستور تورات، هیزم مورد نیاز قربانگاه خانه
خداوند، خدایمان را تهیه کنیم و هر سال قرعه
خواهیم انداخت تا معلوم شود چه قبیله‌ای باید این
کار را انجام دهد.

^{۳۵} قول می‌دهیم نوبر غله و میوه خود را هر سال به
خانه خداوند بیاوریم.

^{۳۶} قول می‌دهیم که پسران ارشد و تمام
نخست‌زاده‌های گله و رمه خود را مطابق دستور
تورات به خانه خدای خود بیاوریم و به دست کاهنانی
که در آنجا خدمت می‌کنند بسپاریم.

^{۳۷} همچنین قول می‌دهیم خمیری را که از نوبر غله
تهیه می‌کنیم همراه نوبر انواع میوه‌ها و نوبر شراب
تازه و روغن زیتون خود به کاهنانی که در خانه خدا
هستند بدهیم. ما ده یک تمام محصولات زمین خود
را به لایوانی که در روستاهای ما مسؤول جمع‌آوری
ده یک هستند خواهیم داد. ^{۳۸} در وقت جمع‌آوری ده
یک، کاهنی (که از نسل هارون است) همراه لایوان
خواهد بود و لایوان یک دهم از ده یک‌ها را به خانه
خدای ما خواهند آورد و آنجا انبار خواهند کرد.
^{۳۹} ما مردم اسرائیل و لایوان، این هدایای غله، شراب
تازه و روغن زیتون را به خانه خدا خواهیم آورد و

سرایا، عزریا، ارمیا،
فشحور، امریا، ملکیا،
حطوش، شبنیا، ملوک،
حاریم، مریموت، عوبدیا،
دانیال، جنتون، باروک،
مشلام، ایبا، میامین،
معزیا، بلجای، شمعی.
^{۱۳-۹} لایوان:

یشوع (پسر ازبیا)، بنوی (پسر حیناداد)،
قدمی‌ئیل، شبنیا، هودیا، قلیطا،
فلایا، حانان، میخا، رحوب،
حشیا، زکور، شریا، شبنیا،
هودیا، بانی، بینو.

^{۱۴-۲۷} سران قوم:
فرعوش، فحت مواب، عیلام، زتو،
بانی، یونی، عزجد، بیای،
ادونیا، بغوای، عودین، عاطیر،
حزقیا، عزور، هودیا، حاشوم،
بیصای، حاریف، عناتوت،
نیبای، مجفیعاش، مشلام،
حزیر، مشیزبئیل، صادوق،
یدوع، فطلیا، حانان، عنایا،
هوشع، حننیا، حشوب، هلوحیش،
فلحا، شویق، رحوم، حشبن،
معسیا، اخیا، حانان، عانان،
ملوک، حاریم، بعنه.

متن پیمان

^{۲۸} ما مردم اسرائیل، کاهنان، لایوان، نگهبانان،
دسته سرایندگان، خدمتگزاران خانه خدا، و تمام
کسانی که با زنان، پسران و دختران بالغ خویش که با
اطاعت از تورات خدا، خود را از قوم‌های بیگانه جدا
کرده‌ایم، ^{۲۹} به این وسیله با برادران و سران قوم خود
متحد شده، قسم می‌خوریم که دستورات خدا را که
توسط خدمتگزارش موسی داده شد اطاعت کنیم؛ و
اگر از احکام و اوامر او سرپیچی کنیم لعنت خدا بر ما
باشد.

در اتاقهایی که وسایل خانه خدا نگهداری می‌شود و کاهنان، نگهبانان و سراینندگان در آنجا زندگی می‌کنند، انبار خواهیم کرد.
قول می‌دهیم که از خانه خدا غافل نشویم.

۱۱ سران قوم در شهر مقدس اورشلیم ساکن شدند. از سایر مردم نیز یک دهم به قید قرعه انتخاب شدند تا در اورشلیم ساکن شوند و بقیه در شهرهای دیگر سکونت گزینند.^۲ در ضمن، کسانی که داوطلبانه به اورشلیم می‌آمدند تا در آنجا زندگی کنند مورد ستایش مردم قرار می‌گرفتند.^۳ سایر مردم همراه عده‌ای از کاهنان، لایوان، خدمتگزاران خانه خدا و نسل خادمان سلیمان پادشاه در املاک اجدادی خود در شهرهای دیگر یهودا باقی ماندند.
این است اسامی رهبران قوم که در اورشلیم ساکن شدند:

^۴۲۵۹ از قبیله یهودا:

عتایا (عتایا پسر عزیا، عزیا پسر زکریا، زکریا پسر امریا، امریا پسر شفطیا، شفطیا پسر مهلل‌ئیل و مهلل‌ئیل از نسل فارص بود)؛
معسیا (معسیا پسر باروک، باروک پسر کلحوزه، کلحوزه پسر حزیا، حزیا پسر عدایا، عدایا پسر یویاریب، یویاریب پسر زکریا، و زکریا پسر شیلونی بود).
جمعاً ۴۶۸ نفر از بزرگان نسل فارص در اورشلیم زندگی می‌کردند.

^۵۳۸۷ از قبیله بنیامین:

سلو (سلو پسر مشلام، مشلام پسر یوعید، یوعید پسر فدایا، فدایا پسر قولایا، قولایا پسر معسیا، معسیا پسر ایتی‌ئیل، ایتی‌ئیل پسر اشعیا بود)؛
جبای و سلائی.

جمعاً ۹۲۸ نفر از قبیله بنیامین در اورشلیم زندگی می‌کردند. سر دسته ایشان یوئیل پسر زکری و معاون او یهودا پسر هستواه بود.
^{۱۰-۱۲} از کاهنان:

یدعیا (پسر یویاریب)؛

یاکین؛

سرایا (سرایا پسر حلقیا، حلقیا پسر مشلام، مشلام پسر صادق، صادق پسر مرایوت، و مرایوت پسر اخطوب کاهن اعظم بود). افراد این طایفه که جمعاً ۸۲۲ نفر می‌شدند در خانه خدا خدمت می‌کردند.

عدایا (عدایا پسر یروحام، یروحام پسر فللیا، فللیا پسر امصی، امصی پسر زکریا، زکریا پسر فشحور و فشحور پسر ملکیا بود). افراد این طایفه جمعاً ۲۴۲ نفر بودند و از سران خاندانها محسوب می‌شدند.

عمشیسای (عمشیسای پسر عزرنیل، عزرنیل پسر اخزای، اخزای پسر مشلیموت، مشلیموت پسر امیر بود). افراد این طایفه ۱۲۸ نفر بودند و همگی جنگجویان شجاعی به شمار می‌آمدند. ایشان زیر نظر زبیدی‌ئیل (پسر هجدولیم) خدمت می‌کردند.
^{۱۵}۱۶۹ از لایوان:

شمعیا (شمعیا پسر حشوب، حشوب پسر عزریقام، عزریقام پسر حشیا، حشیا پسر بونی بود)؛
شبتای و یوزاباد (دو نفر از سران لایوان بودند و کارهای خارج از خانه خدا را انجام می‌دادند)؛
متنیا (متنیا پسر میکا، میکا پسر زبیدی و زبیدی پسر آساف بود) او سر دسته سراینندگان خانه خدا بود و مراسم پرستش را رهبری می‌کرد؛
بقبقیا (معاون متنیا)؛
عبدا (عبدا پسر شموع، شموع پسر جلال و جلال پسر یدوتون بود).

^{۱۸} روهم رفته ۲۸۴ لایوی در شهر مقدس اورشلیم زندگی می‌کردند.
^{۱۹} از نگهبانان:

عقوب، طلمون و بستگان ایشان که جمعاً ۱۷۲ نفر بودند.

^{۲۰} سایر کاهنان و لایوان و بقیه قوم اسرائیل در املاک اجدادی خود در شهرهای دیگر یهودا ماندند.
^{۲۱} خدمتگزاران خانه خدا (که سرپرستان ایشان صیحا و جشفا بودند) در بخشی از اورشلیم به نام عوفل زندگی می‌کردند.

^{۲۲} سرپرست لایوان اورشلیم که درخانه خدا خدمت می‌کردند عزری بود. (عزری پسر بانئ، بانئ پسر

سرایا، ارمیا، عزرا،
 ارمیا، ملوک، حطوش،
 شکنیا، رحوم، مریموت،
 عدو، جنتوی، ابیا،
 میامین، معدیا، بلجه،
 شمعی، یویاریب، یدعی،
 سلو، عاموق، حلقیا، یدعی.

این افراد در زمان یهوشع از رهبران کاهنان بودند.
^۸ از لاویان:

ایس لاویان دسته اول سرایندگان را رهبری
 می‌کردند:

یشوع، بنوی، قدمی‌ئیل،
 شریبا، یهودا، متنیا.

^۹ بقبقیا، عنی و همراهان آنها نیز دسته دوم را
 رهبری می‌نمودند.

فرزندان یهوشع، کاهن اعظم
^{۱۰} و یهوشع پدر یویاقیم،

یویاقیم پدر الیاشیب،
 الیاشیب پدر یویاداع،
 یویاداع پدر یوناتان،
 یوناتان پدر یدوع بود

سران طایفه های کاهنان

^{۱۱-۱۲} اینها سران طایفه‌های کاهنان بودند که در
 زمان یویاقیم، کاهن اعظم خدمت می‌کردند:

کاهن	طایفه
مرایا	سرایا
حننیا	ارمیا
مشلام	عزرا
یهوحانان	ارمیا
یوناتان	ملوک
یوسف	شبنیا
عدنا	حاریم
حلقای	مراپوت
زکریا	عدو
مشلام	جنتون

حشیا، حشیا پسر متنیا، متنیا پسر میکا و میکا از نسل
 آساف بود. سرایندگان خانه خدا از طایفه آساف
 بودند. ^{۲۳} خدمت روزانه دسته سرایندگان طبق
 مقرراتی که از دربار وضع شده بود، تعیین می‌شد.

^{۲۴} فتحیا (پسر مشیزبئیل، از نسل زارح پسر
 یهودا) نماینده مردم اسرائیل در دربار پادشاه پارس
 بود.

اهالی سایر شهرها

^{۲۵-۲۶} شهرها و روستاهای دیگری که مردم یهودا
 در آنها زندگی می‌کردند، عبارت بودند از:

قریه اربع، دیون، یقبصی‌ئیل و روستاهای اطراف
 آنها؛

یشوع، مولاده، بیت فالط،

حصرشوعال، بشرع و روستاهای اطراف آن؛

صقلغ، مکونه و روستاهای اطراف آن؛

عین رمون، صرعه، یرموت،

زانوح، عدلام و روستاهای اطراف آنها؛

لاکیش و نواحی اطراف آن، عزیه و روستاهای
 اطراف آن.

به این ترتیب مردم یهودا در ناحیه بین بشرع و
 دره هنوم زندگی می‌کردند.

^{۲۷-۲۸} اهالی قبیله بنیامین در این شهرها سکونت
 داشتند:

جبع، مخماس، عیا، بیت‌ئیل و روستاهای اطراف
 آن؛

عناوت، نوب، عنتیه،

حاصور، رامه، جتایم، حادید،

صبعیم، نبلاط، لود، اونو و دره صنعتگران.

^{۲۹} بعضی از لاویان که در سرزمین یهودا بودند، به
 سرزمین بنیامین فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند.

اسامی کاهنان و لاویان

این است اسامی کاهنان و لاویانی که همراه
 زروبابل (پسر شلتی‌ئیل) و یهوشع به
 اورشلیم آمدند:
^{۲-۷} از کاهنان:

شهر را.

^{۳۱} من سران یهودا را بر سر حصار بردم و آنها را به دو دسته تقسیم کردم، تا از جهت مخالف هم، شهر را دور بزنند و در حین دور زدن در وصف خدا بسرایند. گروه اول از طرف راست، روی حصار راه افتادند و بطرف «دروازهٔ خاکروبه» رفتند. ^{۳۲} هوشعیا در پشت سر سرایندگان حرکت می‌کرد و پشت سر او نیز نصف سران یهودا قرار داشتند. ^{۳۳} کسان دیگری که در این گروه بودند عبارت بودند از: عزریا، عزرا، مشلام، ^{۳۴} یهودا، بنیامین، شمعیاء، ارمیا، ^{۳۵} و نیز کاهنانی که شیور می‌زدند، زکریا (زکریا پسر یونانان، یونانان پسر شمعیاء، شمعیاء پسر متتیا، متتیا پسر میکایا، میکایا پسر زکور و زکور پسر آساف بود)، ^{۳۶} و بستگان او شمعیاء، عزرنیل، مللای، جلالای، معاعای، نزنیل، یهودا و حنانی آلات موسیقی‌ای با خود داشتند که داود، مرد خدا، تعیین کرده بود. عزرای کاهن رهبری این گروه را به عهده داشت. ^{۳۷} وقتی ایشان به «دروازهٔ چشمه» رسیدند، از پله‌هایی که به شهر قدیمی داود منتهی می‌شد بالا رفتند، و از کاخ داود گذشته، به حصار «دروازهٔ آب» که در سمت شرقی شهر بود بازگشتند.

^{۳۸} گروه دوم نیز سرود خوانان از طرف دیگر راه افتادند. من نیز همراه ایشان بودم. ما از «برج تنوره» گذشتیم و به «حصار عریض» رسیدیم. ^{۳۹} سپس از بالای «دروازهٔ افرایم»، «دروازهٔ کهنه»، «دروازهٔ ماهی»، «برج حزن‌نیل» و «برج صد» گذشتیم تا به «دروازهٔ گوسفند» رسیدیم. سرانجام کنار دروازه‌ای که به خانه خدا باز می‌شد ایستادیم.

^{۴۰-۴۱} به این ترتیب، این دو گروه، در حال شکرگزاری وارد خانه خدا شدند. کاهنانی که شیور می‌زدند و در گروه من بودند عبارت بودند از: الیاقیم، معسیا، بنیامین، میکایا، الیوعینای، زکریا و حننیا.

^{۴۲} دسته سرایندگان نیز اینها بودند: معسیا، شمعیاء، العازار، عزری، یوحانان، ملکیا، عیلام و عازر. ایشان به سرپرستی یزرحیا با صدای بلند سرود می‌خواندند.

^{۴۳} در آن روز، قربانی‌های زیادی تقدیم کردند و مردم همراه با زنان و فرزندانشان شادی نمودند، زیرا

زکری

فلطای

شموع

یهونانان

متنای

عزری

قلای

عابر

حشیا

نزنیل

^{۴۴} نسب نامهٔ سران طایفه‌های کاهنان و لایوان در ایام الیاشیب، یهویداع، یوحانان و یدوع که همزمان با سلطنت داریوش پادشاه پارس بود، ثبت گردید. ^{۴۵} البته اسامی سران لایوان تا زمان یوحانان پسر الیاشیب در دفاتر رسمی ثبت شد.

^{۴۶} لایوان به سرپرستی حشیا، شریا و یشوع (پسر قدیمی نیل) و همراهان ایشان به چند دسته تقسیم می‌شدند و مطابق رسم داود، مرد خدا، هر بار دو دسته در مقابل هم می‌ایستادند و سرودهای شکرگزاری در جواب یکدیگر می‌خواندند.

^{۴۷} نگهبانان خانه خدا که از انبارهای کنار دروازهٔ خانه خدا محافظت می‌کردند عبارت بودند از: متتیا، بققیاء، عوبدیا، مشلام، ظلمون، عقوب. ^{۴۸} اینها کسانی بودند که در زمان یویاقیم (پسر یهوشع، نوه یهوصادق)، نحمیای حاکم و عزرای معلم و کاهن انجام وظیفه می‌کردند.

نحمیا حصار شهر را تبرک می‌کند

^{۴۹} هنگام تبرک حصار اورشلیم، تمام لایوان از سراسر یهودا به اورشلیم آمدند تا با سرودهای شکرگزاری همراه با نوای دف و بریط و عود، جشن بگیرند و حصار را تبرک نمایند. ^{۵۰، ۵۱} دسته سرایندگان لایوان از آبادیهای اطراف اورشلیم که در آنجا برای خود دهکده‌هایی ساخته بودند، یعنی از دهات نطوفات، بیت‌جلجال، جبع و عزموت به اورشلیم آمدند. ^{۵۲} کاهنان و لایوان اول خودشان را تطهیر کردند، بعد قوم را و در آخر دروازه‌ها و حصار

سی و دوم سلطنت اردشیر، پادشاه پارس، که بر بابل حکومت می کرد، من نزد او رفته بودم. پس از مدتی دوباره از او اجازه خواستم تا به اورشلیم بازگردم. وقتی به اورشلیم رسیدم و از این کار زشت الیاشیب باخبر شدم که در خانه خدا برای طویبا اتانی فراهم کرده بود^۸ بسیار ناراحت شدم و اسباب و اثاثیه او را از اتاق بیرون ریختم.^۹ سپس دستور دادم اطاق را تطهیر کنند و ظروف خانه خدا، هدایای آردی و بخور را به آنجا بازگردانند.

^{۱۱} در ضمن فهمیدم دسته سرایندگان خانه خدا و سایر لایوان، اورشلیم را ترک گفته و به مزرعه های خود بازگشته بودند، زیرا مردم سهمشان را به ایشان نمی دادند. ^{۱۱} پس سران قوم را توبیخ کرده، گفتم: «چرا از خانه خدا غافل مانده اید؟» سپس تمام لایوان را جمع کرده، ایشان را دوباره در خانه خدا سر خدمت گذاشتم. ^{۱۲} سپس قوم اسرائیل، بار دیگر ده یک غله، شراب و روغن زیتون خود را به انبارهای خانه خدا آوردند. ^{۱۳} سپس شلمیای کاهن و فدایای لایوان و صادق را که معلم شریعت بودند مأمور نگهداری انبارها نمودم، و حانان (پسر زکور، نوه متیا) را هم معاون ایشان تعیین کردم، زیرا همه این اشخاص مورد اعتماد مردم بودند. مسئولیت ایشان تقسیم سهمیه بین لایوان بود.

^{۱۴} ای خدای من، کارهای مرا به یاد آور و خدماتی را که برای خانه تو کرده ام فراموش نکن. ^{۱۵} در آن روزها در یهودا عده ای را دیدم که در روز سبت در چرخشت، انگور له می کردند و عده ای دیگر غله و شراب و انگور و انجیر و چیزهای دیگر، بار الاغ می نمودند تا به اورشلیم ببرند و بفروشدند. پس به ایشان اخطار کردم که در روز سبت این کار را نکنند. ^{۱۶} بعضی از اهالی صور نیز که در اورشلیم ساکن بودند در روز سبت ماهی و کالاهای گوناگون می آوردند و به قوم اسرائیل در اورشلیم می فروختند. ^{۱۷} آنگاه سران یهودا را توبیخ کرده، گفتم: «این چه کار زشتی است که انجام می دهید؟ چرا روز سبت

خدا قلب آنها را مملو از شادی کرده بود. صدای شادی و هلهله اهالی اورشلیم از فاصله دور شنیده می شد!

^{۲۲} در آن روز عده ای تعیین شدند تا مسئول جمع آوری و نگهداری هدایا، ده یک ها و نویر محصولات باشند. آنها می بایست هدایا و محصولات را که طبق دستور تورات، سهم کاهنان و لایوان بود از مزرعه ها جمع آوری کنند. اهالی یهودا از خدمت کاهنان و لایوان خوشحال بودند،^{۲۵} زیرا ایشان آیین تطهیر و سایر خدماتی را که خدا مقرر کرده بود به جا می آوردند و دسته سرایندگان و نگهبانان نیز مطابق دستوری که داود و پسرش سلیمان داده بودند به ایشان کمک می کردند. ^{۲۶} (از زمان قدیم، یعنی از زمان داود و آساف برای دسته سرایندگان، سردهسته تعیین شده بود تا ایشان را در خواندن سرودهای شکرگزاری و پرستش رهبری کنند). ^{۲۷} پس، در زمان زروبابل و نحمیا، بنی اسرائیل برای دسته سرایندگان و نگهبانان و لایوان هر روز بطور مرتب خوراک می آوردند. لایوان نیز از آنچه که می گرفتند سهم کاهنان را به ایشان می دادند.

۱۳ در همان روز، وقتی تورات موسی برای قوم اسرائیل خوانده می شد، این مطلب را در آن یافتند که عمونی ها و موآبی ها هرگز نباید وارد جماعت قوم خدا شوند. ^۲ این دستور بدان سبب بود که آنها با نان و آب از بنی اسرائیل استقبال نکردند، بلکه بلام را اجیر نمودند تا ایشان را لعنت کند، ولی خدای ما لعنت او را به برکت تبدیل کرد. ^۳ وقتی این قسمت خوانده شد، قوم اسرائیل افراد بیگانه را از جماعت خود جدا ساختند.

^۴ الیاشیب کاهن که انباردار انبارهای خانه خدا و دوست صمیمی طویبا بود، ^۵ یکی از اتاقهای بزرگ انبار را به طویبا داده بود. این اتاق قبلاً انبار هدایای آردی، بخور، ظروف خانه خدا، ده یک غله، شراب و روغن زیتون بود. این هدایا متعلق به لایوان، دسته سرایندگان و نگهبانان بود. هدایای مخصوص کاهنان نیز در این اتاق نگهداری می شد.

^۶ در این موقع من در اورشلیم نبودم، چون در سال

را بی حرمت می‌کنید؟^{۱۸} آیا برای همین کار نبود که خدا اجدادتان را تنبیه کرد و این شهر را ویران نمود؟ و حال خود شما هم سبب را بی حرمت می‌کنید و باعث می‌شوید غضب خدا بر اسرائیل شعله‌ورتر شود.^{۱۹}

^{۱۹} سپس دستور دادم دروازه‌های شهر اورشلیم را از غروب آفتاب روز جمعه ببندند و تا غروب روز سبت باز نکنند. چند نفر از افراد خود را فرستادم تا دم دروازه‌ها نگاهیانی بدهند و نگذارند روز سبت چیزی برای فروش به شهر بیاورند.^{۲۰} تاجران و فروشندگان یکی دیوار، جمعه‌ها، بیرون اورشلیم، شب را به سر بردند.^{۲۱} ولی من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «اینجا چکار می‌کنید، چرا پشت دیوار شب را به سر می‌برید؟ اگر بار دیگر این کار را بکنید، متوسل به زور می‌شوم.» از آن روز به بعد، دیگر روزهای سبت نیامدند.

^{۲۲} سپس به لایوان دستور دادم خود را تطهیر کنند و دم دروازه‌ها نگاهیانی بدهند تا تقدس روز سبت حفظ شود.

ای خدای من، این کار مرا به یاد آور و برحسب محبت بی‌پایانت به من رحم کن.

^{۲۳} در آن روزها عده‌ای از یهودیان را دیدم که از قوم‌های اشدودی، موآبی و عمونی برای خود زنان گرفته بودند^{۲۴} و نصف فرزندانشان به زبان اشدودی یا

سایر زبانها صحبت می‌کردند و زبان عبری را نمی‌فهمیدند.^{۲۵} پس با والدین آنها دعوا کردم، ایشان را لعنت کردم، زدم و موی سرشان را کندم و در حضور خدا قسم دادم که نگذارند فرزندانشان با غیر یهودیان ازدواج کنند.

^{۲۶} سپس گفتم: «آیا این همان گناهی نیست که سلیمان پادشاه مرتکب شد؟ سلیمان در میان پادشاهان دنیا نظیر نداشت. خدا او را دوست می‌داشت و او را پادشاه تمام اسرائیل ساخت؛ ولی با وجود این، همسران بیگانه سلیمان، او را به بت پرستی کشانیدند!^{۲۷} حال که شما زنان بیگانه برای خود گرفته و به خدای خویش خیانت کرده‌اید، خیال می‌کنید ما این شرارت شما را تحمل خواهیم کرد؟»

^{۲۸} یکی از پسران یهویداع (پسر الیاشیب کاهن اعظم) دختر سنبلط حورونی را به زنی گرفته بود، پس مجبور شدم او را از اورشلیم بیرون کنم.

^{۲۹} ای خدای من، کارهای آنها را فراموش نکن، چون به مقام کاهنی و عهد و پیمان کاهنان و لایوان توهمین کرده‌اند.

^{۳۰} پس قوم خدا را از بیگانه‌ها جدا کردم و برای کاهنان و لایوان وظیفه تعیین نمودم تا هرکس بداند چه باید بکند.^{۳۱} ترتیبی دادم تا به موقع برای قربانگاه هیزم بیاورند و نویر محصولات را جمع‌آوری کنند. ای خدای من، مرا به یاد آور و برکت ده.